



شاد زیستن کار خردمندان است

نویسنده: دکتر عبدالحسین فرزاد

(در بزرگداشت حکیم عمر خیام)

عمر خیام نیشابوری، یکی از شاعران و دانشمندان ایرانی است که در جنبش انسانگرایی ایرانی - اسلامی، شعوبه، شرکت داشت. اساس کار شعوبه تساوی انسان‌ها با تکیه بر آیه معروف قرآن کریم بود که می‌فرماید ما شما را از یک زن و یک مرد آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبایل مختلف قرار دادیم. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست.

برای رسیدن به چنین اندیشه‌ای راهی به جز خردورزی و خردگرایی وجود ندارد. چنانچه در جامعه‌ای خردگرایی کمرنگ و یا تعطیل شود، تساوی انسان‌ها از دیدگاه اومانستی امکان پذیر نخواهد بود؛ زیرا ژرف ساخت انسانگرایی خودآگاهی است و خودآگاهی هنگامی محقق می‌شود که شخص به شناخت دیگران پردازد و خود و دیگران و ارزش انسان بودن را دریابد. در آن صورت است که به سخن امام علی (ع) می‌رسد که به فرزندش فرمود: هرچه برای خود دوست می‌داری برای دیگران هم دوست بدار و هرچه برای خود دوست نمی‌داری برای دیگران نیز روا مدار!

سخن امام، اساس انسانگرایی و بنیان عدالت اجتماعی است. به بیان دیگر جامعه غیرخردگرا نمی‌تواند جامعه‌ای دموکراتیک و عدالت محور باشد.

خیام در روزگاری می‌زیسته است که بیگانگانی چون غزنویان و سلجوقیان بر ایران حکم می‌راندند. اینان اکثر غلامانی بودند که حالا برمسند قدرت تکیه زده بودند و چون مردمانی نادان و بی‌خرد بودند برای از میدان به در کردن مخالف جدی خود یعنی متفکران و علمای راستین، برخی از عالمان دین فروش را باخود همداستان کرده بودند. شاهان بیگانه به کمک همین و غاظ السلاطین، مخالفان و روشنفکران را با القابی چون قرمطی، باطنی، زندیق، کافر، دهری و امثال آن مهدورالدم و واجب‌القتل می‌دانستند.

از آنجا که شاهان و امرای تازه به دوران رسیده اکثرشان غلام بچه بودند به محض رسیدن به قدرت با قساوت و سنگدلی از جامعه انتقام می‌گرفتند، از این روی تجارت برده، شرابخواری، عیاشی، فساد مالی، ریاکاری، دروغ و همه آسیب‌های اجتماعی رواج



گروه فرهنگی سایه خیال

کامل داشت. درحقیقت عمرخیام فرزند روزگار سفله سالاری است. یعنی اتمسفری که در آن برای درستکاران و متفکران، جایی برای تنفس وجود ندارد. این سفله سالاری با تعصبات دینی همراه بود، که محمود غزنوی در حقیقت به راه انداخته بود و متفکران و اهل فلسفه را می آزد و درعصر سلجوقی نیز به شدت ادامه داشت.

صادق هدایت هم در (بوف کور) می گوید: حس می کردم این دنیا برای من نبود، برای یک دسته آدم های بی حیا، پررو، گدامنش، معلومات فروش، چاروادار و چشم و دل گرسنه بود. برای کسانی که به فراخور دنیا آفریده شده بودند و از زورمندان... مثل سگ گرسنه جلو دکان قصابی که برای یک تکه لته دم می جنبانند، گدایی می کردند و تملق می گفتند.

اصول فلسفه خیام بر خردگرایی و تعقل استوار است. عقل تنها عنصر مورد علاقه اوست. او هر چیزی را که با معیارهای عقلی مخالفت کند قبول ندارد. اکثر یونانیان قدیم و تا حد زیادی معتزله نیز هر چیزی را که حجت های واضح عقلی نداشت قبول نداشتند. از این روی است که همواره خیام مورد انتقاد ایده آلیست ها قرار داشته است:

شمس تبریزی گوید: شیخ ابراهیم، برسختن خیام اشکال آورد که او سرگردان بود،

باری برفلک می نهد تهمت، باری بر روزگار باری بریخت، باری به حضرت حق، باری نفی می کند، باری اثبات می کند، باری اگر هم می گوید سخن هایی در (وهم تاریک) می گوید.

می بینیم که چون خیام ریاضیدان بر والایی خرد و دانش پای می فشرد، مورد ایراد واقع می شده است.

خیام بی پرده، جاهل بودن و عوام بودن را جرم می داند. نکته این است که همه انسانگرایان ایران در آثارشان، نادانی را جرم دانسته اند:

گاوی است در آسمان قرین پروین
گاوی است دگر نهفته در زیر زمین
گر بینایی چشم حقیقت بگشای
زیر و زبر دو گاو مثنی خربین



گروه فرهنگی سایه خیال

خیام خودش می گوید: من گمان می کنم جمیع عقلا شایسته است این اندازه از معقولات برایشان پوشیده نماند و هر کس خود را در این معنی مقصر یافت به سبب امری وهمی، چشمش خیره شده و در غلط افتاده، پس بر اوست به ریاضت کامل واستعانت به حسن توفیق از خدای تعالی که کفیل اجابت است.

با اینکه خیام با این صراحت عقل را قادر می داند با این حال همواره شک فلسفی یا همان شک دکارتی را با خود دارد. برخی به جهت همین شک، او را سرگردان و گاهی به «لاادریه» منسوب کرده اند.

در سیر تفکر و شیوه اندیشیدن خیام در فضای رباعیاتش، می توان سه مرحله را به وضوح دریافت. نخست مرحله خردگرایی مطلق است که در توانایی عقل تردیدی ندارد و هیچ چیز را در برابر خود نمی بیند:

ایام زمانه از کسی دارد ننگ
کو درغم ایام نشیند دلتنگ
می خور تو در آبگینه وناله چنگ
زان پیش که آبگینه آید برسنگ

عالم اگر از بهر تو می آریند
مگر ای بدان که عاقلان مگر آیند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند
بربای نصیب خویش کت بربایند

درحقیقت نوعی اندیشه اپیکوری و خوش باشی که اندوه بر کار جهان را از نادانی می داند. این اندیشه خیام برخلاف تفکر رایج است که خردمند را همواره غمگین می خواهند.

مرحله دوم، مرحله شک است که خیام با قدرت در همه چیز حتی بدیهیات شک می کند. او به جای همه مردمان زمانش شک می کند تا بیندیشد. شک او شکی فردی و شخصی نیست:



گروه فرهنگی سایه خیال

از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده ای کو که به ما گوید راز
هان برسر این دو راهه از روی نیاز
چیزی نگذاری که نمی آید باز

مرحله سوم فلسفه خیام که خردگرایی او را کامل می کند، هنگامی است که در برابر نادانسته هایش اقرار می کند و با قاطعیت می گوید نمی دانم:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور، عیب کراست

یکی از مسائل عمده ای که خیام آن را بیان می کند مطلبی است که به گمان من اعتراض به سخنان جبریون است و نه دلیل بر جبری بودن خیام. زیرا خیام می گوید اگر چنانچه من در همه چیز مجبور باشم دیگر در روز قیامت با چه استدلال و حجتی مرا پای میز محاکمه می کشانند:

بر من قلم قضا چو بی من رانند
پس نیک و بدش زمن چرا می دانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتم به داور خوانند

* * *

گر آمدنم به خود بدی نامدمی
ور نیز شدن به من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب
نه آمدمی نه شدمی نه بدمی



گروه فرهنگی سایه خیال

به بیان دیگر خیام که دیدگاهی خردگرایانه دارد می‌داند که جبرهای طبیعی، جبر نیست. در حقیقت او با این اندیشه می‌خواهد مسأله مسوولیت فرد را درباره کارهایش تأکید کند، زیرا با تفکر اشاعره، عدالت الهی کم رنگ می‌شود، زیرا چنانچه کسی مختار نباشد، در برابر اعمالش پاسخگو نیست.

خیام نیز همچون حافظ شیرازی به شیوه معکوس عمل می‌کند و ارزش‌های برساخته جوامع تحت سلطه حکام و جبابره را به نقد می‌کشد.

از آنجایی که خیام نیشابوری در سرزمین ایران مسکن آریایی‌ها زیسته است، اصولاً فیلسوفی شادمان است و مخاطبانش را به شادمانی دعوت می‌کند و با می و معشوق روزگار می‌گذراند، برخلاف ابوالعلائی مَعْرَى که عرب بود و از نژاد غمگین سامی، ازدواج نمی‌کند. گوشت و محصولات حیوانی نمی‌خورد و خود را از لذات طبیعی و مشروع نیز محروم می‌سازد. طبیعی است که در نظر ابوالعلا جهان بدون شادی ماتمکده ای خواهد بود که جز شیون و زاری در آن چیزی یافت نمی‌شود.

ابوالعلا، ازدواج را جنایت می‌داند و فرزند زادن را جرم می‌پندارد و می‌گوید چنانچه طاقت نداری، پس بهترین زن آن است که نازا باشد. درحالی که عمر خیام، زندگی را بدون آن به رسمیت نمی‌شناسد:

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است
در صحن چمن روی دلفروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست
برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه توست
فردا همه از خاک تو بر خواهد رست



گروه فرهنگی سایه خیال

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمريم
فردا که ازین دیر فنا در گذریم
با هفت هزار سالگان سر به سریم

در تمامی رباعیات خیام یک نکته اساسی وجود دارد و آن تأکید بر اینکه در لحظه زندگی کنیم و زمان حال را دریابیم و فرصت را از دست ندهیم. به بیان دیگر به حسرت خوردن از گذشته و همه چیز را به آینده سپردن، روزگار را هدر ندهیم، بلکه اکنون را دریابیم و آن را از خود سرشار کنیم.

در اینجا شادخواری خیام، درمعنای استفاده از ظرفیت‌های انسان برای بهره مندی از خرد و دانش است، نه درمعنای لاپابالی گری و ولنگاری و بیهوده انگاشتن هستی. بلکه خیام به نوعی زیرکانه خود را در دستان خردمندی بسیار دقیق و ظریف می‌اندازد که این جهان کار اوست. پس اظهار نادانی در برابر راز هستی و سرنوشت آینده درحقیقت اوج دانایی است.

خیام همچون هندوان به تناسخ و زندگی چندباره انسان اعتقادی ندارد بلکه زندگی انسان را در روی زمین همین یکبار می‌داند. ازاین روی، راه را بر خطا می‌بندد.

خیام ریاضیدان بود و فیلسوفان ریاضیدان، منطق اعداد را که حاکم برجهان است، دلیل بر منطقی بودن و عظمت کائنات می‌دانستند. ازاین رو اینان در نجوم و هیئت نیز سرآمد بودند و تقویمی که ما اکنون داریم از دانش سرشار خیام تراویده است.

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن
فردا که نیامده ست فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

این رباعی یاد آور اندیشه معروفی است که به امام علی (ع) نیز منسوب است:



گروه فرهنگی سایه خیال

مافات مضي، وما سيأتيك فآين؟

قم فاعنتم الفرصه بين العدمين

(گذشته، گذشته است و آینده نیز پیدا نیست. برخیز و اکنون را غنیمت شمر که میان دو عدم، قرارداد.)

به بیان دیگر گذشته و آینده هر دو معدوم اند، تنها، زمان حال است که حضور دارد و دستمایه توست. پس برخیز و این نقدینه گرانهای عمر را غنیمت شمر و داد انسانیت خویش بده: خرد بورز، شادباش و شادی ات را بادیگران قسمت کن!

عمر خیام هم مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی، انسانی جامعه گرا است و شادی را بدون شرکت دیگران و به دور از همنوعان به رسمیت نمی شناسد.

خیام با آگاهی خردمندانانه از مرگ، ارزش زندگی را درک می کند. بنابراین تأکید می کند که هر کدام از ما نوبتی در این جهان داریم و نوبت خویشتن را که حق مسلم ماست، باید زندگی کنیم، همچنان که دیگران آمدند و زیستند و رفتند:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست

بی باده ارغوان نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگه ماست

تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست